

## بده‌بستان یک سنتی در مسکو

یک هیأت پارلمانی ایران در شهریور ماه ۱۳۵۰ برای هموار ساختن زمینه گسترش روابط ایران با کره شمالی، و به بهانه حضور در جشن‌های سالگرد تولد کیم ایل سونگ، رهبر کره شمالی، از طریق مسکو به پیونگ‌یانگ رفت. این سفر فرصتی بود تا نگارنده این یادداشت‌ها یکی از نمونه‌های نادر مغزشویی یک ملت را مشاهده کند و از نزدیک با بخش‌هایی از ساختار یک حکومت دیکتاتوری، که ملغمه‌ای بود از شیوه حکومتی استالینیستی، تقدس رهبر به عنوان یک نیمه خدا و شکوه یک دربار سلطنتی، آشنا شود. قرار بود هیأت مزبور در بازگشت از پیونگ‌یانگ، پس از توقف کوتاهی در مسکو، عازم تهران شود. اما شوروی‌ها هیأت را در مسکو نگه داشتند و با پذیرایی گرمی که متضاد با پذیرایی سرد قبلی آنها بود، برای چانه زدن و امتیاز گرفتن زمینه‌سازی کردند.

این توقف اجباری در مسکو فرصتی فراهم آورد تا بخش‌هایی از واقعیات حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی در مقابل دیدگاه نگارنده قرار گیرد. نوشته زیر بازگویی همان واقعیات است.

●●●

محمد حیدری

سفر هیأت پارلمانی ایران به کره شمالی در شرایطی پایان یافت که به نظر می‌رسید با وجود مصائب این سفر برای شریف امامی، که پیشتر شرح آن را دادم، وی از دستاوردهای آن راضی است.

در مدت اقامت یک هفته‌ای در این کشور، شریف امامی چند ملاقات با شخصیت‌های کره‌ای، از جمله با رئیس «مجلس عالی خلق» این کشور داشت که به ما اجازه حضور در آن‌ها داده نشد و لابد در همین دیدارها و گفتگوها بوده است که طرفین به توافق‌هایی راجع به

روابط آینده دو کشور رسیده بودند. به طور کلی به نظر می‌رسید که شریف امامی با دست پر به تهران باز می‌گردد و برای عرض گزارش نتایج سفر، به خدمت «آرباب» می‌رسد. اعضای هیأت، تغییر رفتار وی و کاهش اخم‌ها و کج خلقی‌هایش را نتیجه همین موفقیت‌ها می‌دانستند.

ماهیت این توافقی‌ها بعداً مشخص شد: مدتی بعد، نخست اشرف پهلوی به کره شمالی سفر کرد و به حد کفایت از میهمان‌نوازی سران پیونگ‌یانگ بهره‌مند شد. پس از او احمد رضا پهلوی برادر شاه که به شکار حیوانات نادر علاقه افراط‌آمیزی داشت به کره شمالی دعوت شد و کیم ایل سونگ به وی اجازه داد یک قلاده ببر بومی این کشور را که از شاخه ببرهای نژاد سیبری است و نسلش همان زمان هم در شرف انقراض بود، شکار کند.

از این سو مقادیر نامعلومی نفت خام به شیوه پایاپای به کره شمالی صادر شد. کره‌ای‌ها در ازای بهای نفت دریافتی، به ایران سیمان صادر می‌کردند. تصور این‌که ایران از دورترین سرزمین شرق آسیا در زحمتی سیمان وارد کند که به آن نیازی هم ندارد، می‌تواند ماهیت بده‌بستان‌هایی را که فقط برای ارضای تمایلات رهبران خودکامه کشورها و تحکیم پایه‌های حکومت ایشان انجام می‌شود، نشان دهد.

ایسن سیمان‌ها در بیابان‌های حومه بندرعباس و در فضای باز روی هم تلنبار می‌شد. چند سال بعد، در سال ۱۳۵۵ که کشور با کمبود سیمان و افزایش قیمت بازار آزاد آن مواجه شد، به یاد این سیمان‌ها افتادند و به سراغ آن‌ها رفتند، اما به جای سیمان با کوهی از نخاله سیمان مواجه شدند، باد، باران و آفتاب

این سیمان‌ها را نابود کرده بود!

با این جمع‌بندی، کارنامه سفر اولین هیأت پارلمانی ایران به کره شمالی را می‌بندیم و عازم مسکو می‌شویم تا از آن‌جا به تهران بازگردیم.

با همان هواپیمایی که به پیونگ‌یانگ آمده بودیم به سوی مسکو پرواز کردیم. در این پرواز دیگر از هیأت ورزشی کره شمالی و دیگر اتباع این کشور خبری نبود و لذا از دیدن صحنه‌های عذاب‌آور قبلی معاف شدیم. تفاوت دیگر این سفر با سفر قبلی این بود که همان صندلی انتهایی سمت راست هواپیما را انحصاراً برای شخص شریف امامی اختصاص داده بودند تا وی کمتر زجر بکشد. دلیل این احترام‌گذاری، و نیز رفتار مؤدبانه و پذیرایی گرم خدمه هواپیما از هیأت ایرانی، بعداً در مسکو مشخص شد.

سفر طولانی بین پیونگ‌یانگ - مسکو بدون حادثه قابل ذکری انجام شد. فقط مانند سفر رفت به پیونگ‌یانگ، این بار هم هواپیما دوبار در همان شهرهای قبلی برای سوخت‌گیری و انجام بازرسی فنی فرود آمد.

به مسکو که رسیدیم، هیأت ایرانی برخلاف گذشته با استقبال گرمی مواجه شد. یکی از معاونان و چند نفر از شخصیت‌های برجسته وزارت خارجه شوروی به استقبال هیأت آمده بودند و پس از انجام مراسمی که با جایگاه دیپلماتیک هیأت متناسب بود، اعضای آن در حالی که به وسیله همان مقامات شوروی همراهی می‌شدند به هتلی که قبلاً در آن سکنی یافته بودند، یعنی هتل سوویستکایا، راهنمایی شدند.

به موجب برنامه از قبل تعیین شده، قرار بود هیأت پارلمانی ایران پس از بازگشت به مسکو، یک یا دو روز بعد، با اولین پرواز

هواپیمایی اتحاد جماهیر شوروی (ایرفلوت)، یا هواپیمایی ملی ایران (هما) به تهران بازگردد، اما فردای بازگشت به مسکو به طور غافلگیرکننده‌ای اعلام شد که اقامت هیأت در مسکو چند روزی تمدید شده است و در این مدت اعضای آن از برخی مراکز مهم و دیدنی مسکو بازدید می‌کنند و دیدارهایی هم با برخی از شخصیت‌های مهم شوروی خواهند داشت. رفتار سرد مقامات شوروی هنگام رسیدن هیأت از تهران به مسکو و رفتار گرم و پذیرایی سخاوتمندانه کنونی آن‌ها، نشان می‌داد در این فاصله اتفاقی افتاده است.

من هرگز به ماهیت و چگونگی این اتفاق پی نبردم، اما حدس می‌زنم در فاصله سفر هیأت پارلمانی ایران به پیونگ‌یانگ و بازگشت آن به مسکو، بین مقامات وزارت خارجه شوروی و ایران گفتگوهایی انجام شده بود تا از حضور شریف امامی در مسکو برای حل و فصل برخی مسایل فیما بین، استفاده شود. این فرضیه با توجه به رویدادهای بعدی که شرح آن‌ها را خواهم نوشت، چندان هم فاقد مبنا و استحکام منطقی نیست.

با تغییر رفتار روس‌ها، پذیرایی از هیأت ایرانی رسمی‌تر و گرم‌تر شد. به تعداد کافی اتومبیل، راهنما و مترجم در اختیار اعضای هیأت قرار گرفت تا بتوانند از قسمت‌های مختلف کرملین، دانشگاه مسکو، بالشوی تأثیر، سیرک مسکو، موزه‌ها و متروی مسکو و یک دوجین اماکن دیگر بازدید کنند. وسعت دامنه این بازدیدها به نوبه خود نشان دهنده گسترده‌گی انتظارات میزبانان بود.

برخی دیدارهای تشریفاتی هم بین اعضای هیأت ایرانی با شخصیت‌های شوروی انجام شد. از جمله می‌توانم به دیدار با شهردار مسکو و عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی اشاره کنم.

من ترجیح می‌دادم در این دیدارهای بی‌فایده حضور نداشته باشم و وقتم را برای مشاهده جنبه‌های مختلف زندگی مردم مسکو و مطالعه در این موارد صرف کنم. به همین علت، هنگامی که این قبیل دیدارهای تشریفاتی پیش

می‌آمد، تمارض می‌کردم و در هتل می‌ماندم. اما ساعتی بعد، به بهانه هواخوری از هتل بیرون می‌آمدم و در خیابان‌های شهر پرسه می‌زدم.

در همان اولین گشت و گذار احساس کردم کسانی تعقیب می‌کنند، لذا سعی کردم حتی‌الامکان از صحبت کردن با افراد یا عکس گرفتن خودداری کنم تا حساسیت مراقبین نامرئیم برانگیخته نشود. (البته از فرصت دیگری برای گفتگو با مردم عادی استفاده می‌کردم که در سطور آتی به آن اشاره‌ای خواهم کرد.)

آن زمان در رسانه‌های غربی از کمبود کالاهای مصرفی و مواد غذایی در شوروی و تشکیل صف‌های طولی در مقابل فروشگاه‌ها مطالب زیادی چاپ و پخش می‌شد، اما من چنین کمبودها و چنان صف‌هایی را ندیدم.

وسیع اتحاد جماهیر شوروی کمبودهای قابل توجهی وجود داشت و مردم از خیلی جهات در مضیقه بودند، اما من در مسکو نشانه‌ای جدی از این کمبودها مشاهده نکردم، و برای آن‌که سوءتفاهم نشود اضافه می‌کنم کالا وجود داشت، اما چنانکه خواهم نوشت قدرت خرید وجود نداشت.

در شوروی فروشگاه‌های بزرگی وجود داشت که به «گوم» موسوم بودند. در این فروشگاه‌ها، که عموماً چند طبقه داشتند، همه نوع کالا عرضه می‌شد. من به چند «گوم» سر زدم و کالاهایی هم خریدم.

همراه داشتن روبل برای خارجی‌ان و خرید از فروشگاه‌هایی غیر از مراکزی که شوروی‌ها برای خرید آنان تعیین کرده بودند، جرم محسوب می‌شد. (به قراری که می‌گفتند همراه



پایان مأموریت...

شریف امامی و دیگر اعضای هیأت پارلمانی ایران در پایان سفر خود به کره شمالی و شوروی، در فرودگاه مسکو انتظار اعلام ساعت پرواز هواپیمایشان به تهران را می‌کشند. شریف امامی با دست پر به حضور «آزباب» می‌رسد.

بردن روبل از خارج برای مسافر حامل آن، یک مجازات زندان شش ماهه را ارمغان می‌کرد. من، هم روبل همراه برده بودم و هم از «گوم» خرید کردم. معه‌ذا مراقبان نامرئی من چند روزی این دو تخلف آشکار را نادیده گرفتند. چرا؟ علتش را نمی‌دانم. البته باید

این یک قاعده است که دولت‌های خودکامه در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ کشور خود امکانات بیشتری فراهم می‌کنند تا هم در مقابل خارجی‌ان حفظ ظاهر کرده باشند و هم عمده‌اکره خویش را از یک رفاه نسبی بهره‌مند سازند. شکی نیست که در آن زمان در سرزمین‌های

اعتراف کنم فقط مشتی خنزر پنزر به عنوان سوغات خریدم که هیچ یک از سوغات گیران را خوش نیامد! اما داشتن همان خنزر پنزرها برای بسیاری از اتباع شوروی، یک آرزو بود. مثلاً من تعدادی زیورآلات خریدم که بهای آنها با توجه به نرخ برابری دلار با ریال در آن زمان (یک دلار = ۷۰ ریال) برای من ناچیز بود، اما نگاه تعجب زده فروشندگان نشان می داد که از قدرت خرید من شگفت زده شده اند!

در آن دوران، خارجی ها با تورهایی که عمدتاً به وسیله خود روس ها سازمان داده می شد به شوروی، و غالباً به مسکو و یکی دو شهر بزرگ نظیر لنینگراد، می رفتند و حق نداشتند جز پول های معتبر غربی، و ترجیحاً دلار، پول دیگری همراه داشته باشند. (کما این که من نتوانستم مقداری اسکناس کره شمالی را که در کیفم مانده بود، حتی در فروشگاه های مخصوص خارجی ها خرج کنم)

شوروی ها در این فروشگاه های توریستی یک روبل را معادل ۲/۵ دلار (تقریباً ۱۷۵ ریال) محاسبه می کردند و من هر روبل را در بازار آزاد ارز تهران ۲۴ ریال خریده بودم!

در «گوم» ها جمعیت خریداران موج می زد. گروهی از مسکونشینان با ولع همه چیز می خریدند. فقط در قسمت مواد غذایی، یا پوشاک و لوازم منزل نبوده که جمعیت حریصانه سرگرم خرید بود. در قسمت های عرضه کالاهای تفتنی نیز عده ای سرگرم خرید بودند. اما اینان بی تردید وابسته به طبقه نخبگان شوروی (حزبی یا امنیتی) بودند و نمی توانستند معرف قدرت خرید واقعی اکثریت اتباع شوروی باشند.

در دوره ای که راجع به آن می نویسم، مثلی رایج بود با این مضمون که در شوروی تانگ و موشک و بمب اتمی به حد وفور تولید می شود، اما حکومت از تأمین کره صبحانه مردم عاجز است. این مثل حداقل در مورد مسکو مصداق نداشت، زیرا من در قسمت لبنیات «گوم» ها کره هم دیدم، اما مشخص بود که همه قادر به تهیه کره نیستند. شلوغی آن «گوم» ها دلیلی بر این امر نبود

که در مهد کمونیسم، شش دهه پس از پیروزی انقلاب بلشویکی و استقرار حکومت پرولتاریایی مورد ادعای رهبران کرم لین، جیاریت سرمایه داری از بین رفته و همه از امکانات و شرایط یکسانی برخوردارند. تفاوت طبقاتی حتی در همان «گوم» ها که فروشگاه هایی ویژه برای خرید همگان بود، به چشم می خورد. در همین فروشگاه ها فرد ناظر و کنجکاو می توانست نگاه حسرت بار بسیاری از اتباع شوروی، یا همان تشکیل دهندگان طبقه پرولتاریا را بر روی تعداد زیادی از کالاها که معلوم بود خرید آن ها برایشان آرزویی دست نیافتنی است، مشاهده کند.

نه تنها در «گوم» ها بلکه در خیابان گردی هایم نیز به تدریج با شکاف طبقاتی در قبله گاه کمونیسم جهانی بیشتر آشنا می شدم. نوعی اشرافیت را در کنار نوعی فقر می دیدم که از لحاظ ظاهر با اشرافیت و فقر جهان غیر کمونیست متفاوت بود، اما همان ماهیت را داشت. با مشاهده این فقر و اشرافیت به یاد داستان های نویسندگانی چون داستایفسکی و ماکسیم گورکی می افتادم. تزارها، اشراف، «گولاک» ها<sup>(۱)</sup> و «موزیک» ها<sup>(۲)</sup> هنوز هم در روسیه حضور داشتند، اما لباس ها، مرکوب ها و مناسباتشان تفاوت کرده بود. بدین لحاظ معتقدم کسانی که مایلند دلایل واقعی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را دریابند، باید پیش از هر عاملی، به این نابرابری های اقتصادی - اجتماعی توجه کنند. اگر چنین کنند، آنگاه خواهند فهمید چرا شهروندان شوروی فروپاشی امپراتوریشان را جشن گرفتند؟!

به هر حال، اگر این گردش ها و مطالعه کردن ها ادامه می یافت، بی تردید به خیلی از موارد جالب دیگر هم برخورد می کردم، اما بالاخره کاسه صبر مراقبین من لبریز شد و از ادامه دادن این گردش ها منعم گردند.

سرپرست کسانی که به عنوان خدمه، میزبانان و راهنمایان هیأت ایرانی خدمت می کردند یک روس بود که به فارسی و به لهجه اصفهانی سخن می گفت. زمانی که شوروی ها ذوب آهن اصفهان را می ساختند، وی که فارسی

را در دانشگاه مسکو آموخته بود، در این خطه نقش مترجم هموطنانش را ایفا می کرد و لهجه اصفهانی را از همان دوران به ارث برده بود. این شخص که شک ندارم عضو کا.گ.ب بود، سرانجام در مورد خیابان گردی های خودسرانه من تذکر داد و غدغن کرد که دیگر جز با بقیه اعضای هیأت ایرانی (و البته تحت کنترل مأموران رسمی) جایی نروم و برای آن که جدی بودن تهدیدش را نشان دهد گفت: بابت روبل هایی که همراه آورده اید ۶ ماه زندان به دولت شوروی بدهکارید!... از حالا به بعد دلارهایتان را خرج کنید، آن هم در فروشگاه های مجاز.

ولی من دلار چندانی نداشتم و به فرض هم که داشتم، در آن فروشگاه های مجاز، برای فردی چون من، کالای به درد بخوری که به زحمت خریدن و حمل کردنش به تهران ببرد، عرضه نمی شد. البته در این فروشگاه ها پالتوهای زنانه ای از پوست «مینک» عرضه می شد که خیلی ارزان بود و سناتورها و نمایندگان مجلس ایران چنان تعداد انبوهی از این پالتوها خریدند که گویی قصد تجارت پالتوی پوست مینک را دارند. تنها کالایی که من از این فروشگاه ها خریدم یک رادیو بود که دهها شاسی و دگمه داشت. من فریب آن همه دکمه، شاسی، تجهیزات و هیئت رادیو را خوردم و گمان می کردم که با آن می توانم ایستگاه های رادیویی سراسر دنیا را بگیرم، اما وقتی در تهران آن را امتحان کردم متوجه شدم با این رادیو، جز صدای ایستگاه های رادیویی اتحاد جماهیر شوروی، صدای دیگری قابل دریافت نیست. این رادیوها، جزئی از همان پرده آهنینی بود که مقامات اتحاد جماهیر شوروی گمان می کردند با آن، مردم شوروی را از تأثیر تبلیغات دیگران دور نگه خواهند داشت. آن زمان هنوز نه ماهواره ای وجود داشت و نه اینترنتی، و لذا به نظر می رسید جدا کردن شوروی با یک دیوار آهنین از بقیه جهان، می تواند کارساز باشد، اما فقط سه دهه بعد مشخص شد که این قبیل تمهیدات نمی تواند بقای یک حکومت را تضمین کند.

متذکر شدم گرچه مراقبان روشی مرا از خیابان گردی منع کردند، اما من از فرصت‌های دیگری برای تماس با مردم استفاده کردم. یکی از این فرصت‌ها، صبح‌های خیلی زود بود. به دلیل عادت به سحرخیزی، خیلی زود بیدار می‌شدم و برای هواخوری و قدم زدن به پیاده‌روی بلواری که هتل سوویستکایا در آن قرار دارد می‌رفتم. در آن‌جا زنان و مردانی را می‌دیدم که عازم محل کارشان هستند. یک مستخدم هتل که او هم سحرخیز بود و انگلیسی می‌دانست، هم‌زمان با من بیدار می‌شد و چون سیبیلش را چرب کرده بودم، با من به پیاده‌روی آمد و نقش دیپلماسی را بازی می‌کرد. با استفاده از همین دیپلماسی که ودکانوش قهاری هم بود، از مردم سؤالاتی می‌کردم. این سؤالات حساب شده بود. سؤالاتی بود در مورد نوع کارشان، میزان حقوقشان، وضعیت خانوادگیشان، تصوراتشان از جهان غیر کمونیست، انتظاراتشان از زندگی، میزان موفقیت رهبران‌شان در اجرای اصول کمونیسم و...

از جمع‌بندی پاسخ‌های این پرسش‌ها این نتیجه کلی عاید شد که اینان یا ناراضی‌اند و یا بی‌تفاوت. کسی از اوضاع صریحاً انتقاد نمی‌کرد، اما پاسخ‌ها مبین این واقعیت بود که شرایط را مطلوب نمی‌دانند. در همین کنجکاوی‌های صبحگاهی بود که به موضوع مهم دیگری هم پی بردم. این موضوع مصرف غیرمتعارف نوشابه‌های الکلی به وسیله روس‌ها بود. از دهان بسیاری از آنان بوی الکل می‌آمد که نشان می‌داد یا شب قبل میکساری افراط‌آمیزی کرده‌اند و یا صبحگاه دمی به خمر زده‌اند. بنابراین پیشنهاد می‌کنم کسانی که این روزها درصدد کشف علل فروپاشی شوروی هستند به این موضوع هم گوشه چشمی بیندازند، خصوصاً که یلتسین هم ضربه آخر را به اقتدار شوروی زد، یک الکلی تمام عیار بود و من هر وقت عکس او را می‌دیدم به یاد آن مستخدم دائم‌الخمر هتل سوویستکایا که نقش مترجم مرا در آن گفتگوها بازی می‌کرد، می‌افتادم.

اقامت در مسکو آنقدر طولانی شد که انتظار داشتیم هر لحظه خبرمان کنند که چمدان‌هایمان را ببندیم و عازم تهران شویم. اما قبل از آن، یک روز اطلاع دادند که برای شرکت در یک ضیافت عصرانه و ملاقات با شخصیت‌های طراز اول شوروی، آماده شویم.

عصر به هتل «روسیا» که آن زمان گل سرسید هتل‌ها و حتی بناهای مرتفع مسکو بود، برده شدیم. با آسانسور به طبقه آخر این بنای مرتفع که از آنجا می‌شد همه جای مسکو را دید، رفتیم. این طبقه را با وضعیتی که در آن زمان داشت، می‌توان یک باغ معلق نامید. در تمام سطح زیربنای این طبقه حتی یک دیوار وجود نداشت. بخش وسیعی از آن را به صورت یک باغ درآورده بودند که در آن انواع نادری از پرندگان و چند جانور نگه‌داری می‌شدند و محیط یک جنگل واقعی را تداعی می‌کردند. در قسمت باقیمانده، میزهای متعددی به صورت نیم‌دایره چیده شده بود. در همین‌جا بود که هیأت ایرانی به ریاست

## عینک سرباز



آنان که ارزش چشمان خود را می‌دانند  
مار انتخاب میکنند

تفصص، تجربه، امتیاز، ما  
دارای دیپلم تخصصی از فرانسه  
(بامسئولیت فرهاد پهلوان)  
مربی سابق عینک سازی  
دانشکده اپتومتری  
تلفن : ۸۷۱۶۱۵۷  
طرف قرارداد شهرداری و بانک سپه

شماره ۲۰۵، خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی

شریف امامی با هیأت شوروی به ریاست کاسگین (نخست‌وزیر وقت شوروی) دیدار و بده - بستان کردند.

کاسگین و شریف امامی بر بالای میز نشستند و در طرفین آن‌ها، شخصیت‌هایی بر حسب جایگاه و مقام خویش جلوس کردند. رفتار کاسگین و شریف امامی نسبت به یکدیگر تا نیم ساعتی خشک و رسمی بود. گاهی بین آن‌ها چند کلمه‌ای رد و بدل می‌شد و سپس بار دیگر همراه دیگران سرگرم خوردن و آشامیدن می‌شدند.

سرانجام کاسگین با لحن شکوه آمیزی گفت: فضای سرد و بی‌روحی است... دوست نداریم حالا که فرصتی دست داده تا با دوستان ایرانی خود ملاقات کنیم، فضا چنین سرد باشد.

شریف امامی جواب داد: شاید این سردی مربوط به هوای روسیه باشد (شهرنور بود و هوای مسکو هنوز سرد نشده بود)... شاید هم میزبانان محترم ما، خود چنین فضایی را ترجیح می‌دهند!

کاسگین: ما خواهان روابط سرد با تهران نیستیم... اما وقتی دوستانمان در تهران حاضر نیستند به نظریات ما در مورد گران بودن بهای گاز صادراتیشان به شوروی توجه کنند، از ما چه کاری ساخته است؟

شریف امامی: در آخرین گفتگویی که با اعلیحضرت شاهنشاه ایران داشتم، نظرشان در این مورد مساعد بود... گمان می‌کنم مقامات دو کشور بتوانند بر روی یک سنت تخفیف برای هر متر مکعب گاز صادراتی ایران به توافق برسند. (۳)

کاسگین جام خود را بلند کرد و به زیر دستانش هم اشاره کرد جام‌هایشان را بردارند. آن‌گاه با صدایی بلند و لحنی شعاع‌گونه گفت: می‌نوشیم به سلامتی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بی‌تردید یکی از خردمندترین رهبران عصر ما هستند...

شاه ایران، در این جا هم با دادن یک تخفیف یک سنتی، لقب «یکی از خردمندترین رهبران دنیای معاصر» را برای خود خرید!

پس از این مکالمه دیپلماتیک، فضای مجلس تغییر کرد. مقامات شوروی و اعضای هیأت ایرانی سرگرم شادخواری حریصانه‌ای شدند. جام‌هایی بود که بالا می‌رفت و به سلامتی این و آن نوشیده می‌شد. یک جام به

سلامتی برژنف (صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی) و جامی دیگر به سلامتی علیا حضرت شهبانوی ایران (فرح پهلوی)، جام سوم به سلامتی خود کاسگین و جام چهارم به سلامتی ولیعهد ایران (رضا پهلوی).

وقتی نام رضا پهلوی به میان آمد، شریف امامی با موقع‌شناسی، بخش دیگری از مأموریت خود را به انجام رساند. گفت: ولیعهد ایران به امور فضایی علاقه زیادی دارند و خیلی مایلند از تأسیسات فضایی شوروی دیدن کنند.

کاسگین مهربانانه گفت: ما از این‌که میزبان ایشان باشیم، خوشحالیم. همین‌جا و رسماً از ایشان دعوت می‌کنم به شوروی بیایند و از تأسیسات فضایی ما بازدید کنند. (۴)

در طبقه آخر هتل روسیا (با به گویش غربی‌ها راشیا) نظام کمونیستی با نظام سلطنتی بده بستان می‌کرد. در همان زمان، بسیاری از عدالت‌خواهان جهان هنوز به تحقق انترناسیونالیسم - کمونیسم باور داشتند. یک رژیم انقلابی از یک رژیم «بورژواکمپرادور» نان قرض می‌گرفت و به آن نان قرض می‌داد.

خیلی مایل بودم آن گروه از آشنایانم که با تعصب از مواضع انقلابی مسکوی اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کردند، حضور داشتند و آن صحنه‌ها را بی‌واسطه می‌دیدند. گو این‌که اگر این صحنه‌ها را هم می‌دیدند، بعضی‌هایشان دلیل می‌آوردند که این قبیل کارها، بخشی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز خروشچف (۵) است و پروژه همزیستی مسالمت‌آمیز نیز بخشی از برنامه درازمدت کمونیست‌ها را برای به زانو در آوردن کاپیتالیسم تشکیل می‌دهد.

این ضیافت، راز ماندن هیأت پارلمانی ایران پس از بازگشت از پیونگ‌یانگ در مسکو را هم از پرده بیرون انداخت: دلیل ماندن هیأت، ترتیب دادن این معامله بود!

مقرر شده بود شریف امامی - این فراماسون اعظم - روابط سرد مسکو با تهران را گرم کند، که کرد!!

دو روز بعد، هیأت پارلمانی ایران با بدرقه گرم گروهی از برجسته‌ترین مقامات رهبری خلق‌های شوروی عازم تهران شد.

پس از بازگشت، سردبیر روزنامه اطلاعات از من خواست یادداشت‌هایی در مورد این سفر بنویسم. برایش توضیح دادم نکات مهم و در خور توجهی که دیده‌ام و شنیده‌ام قابل چاپ

نیست و با سانسور مواجه می‌شود. او هم پذیرفت و قرار شد در همان حدی بنویسم که امکان چاپ آن هست.

جالب این‌که بعد از چاپ این یادداشت‌ها آگاهی یافتیم همان مختصر را هم به نظر شریف امامی رسانده بودند، و او چند جمله و چند کلمه را دستکاری کرده بود. آن زمان، حتی نوشتن به شیوه انتقادی در مورد شخصیت‌های خارجی و کشورهایایی که حکومت تصمیم می‌گرفت آنها را در اردوگاه دوستان جای دهد، ممنوع بود!

بدین لحاظ این یادداشت‌ها را باید شرح واقعی آن سفر تلقی کرد، نه آنچه را که در آستانه پاییز ۱۳۵۰ در روزنامه اطلاعات چاپ شده بود.

پایان

۱- «گولاک» عنوان ثروتمندان روستاهای روسیه در دوران تزارها بود. انقلاب سرخ ۱۹۱۷ نسل این «گولاک»‌ها را منقرض کرد.

۲- «موزیک» عنوان کشاورزان بی‌زمین در روسیه تزاری بود که در گذشته وابسته به زمین اربابی بودند، یعنی جزیبی از زمین محسوب می‌شدند و لذا با آن خرید و فروش می‌شدند.

۳- شوروی‌ها تعدادی پروژه در ایران اجرا کرده بودند (از جمله ساخت ذوب‌آهن اصفهان) که طبق قراردادهای فیما بین، بابت بخش عمده هزینه آنها از ایران گاز دریافت می‌کردند. برای اجرای همین توافق یک خط لوله انتقال گاز به شوروی (از طریق مرز جمهوری آذربایجان کنونی) احداث شده بود که تا پایان حاکمیت رژیم پهلوی گاز ایران را به شوروی انتقال می‌داد. مذاکرات آن جلسه مربوط به گاز صادراتی از همین خط لوله بود. شنیده‌ام که قرار است مجدداً این خط لوله فعال شود و این بار نفت و گاز جمهوری آذربایجان را به طور ترانزیت به دنیای غرب انتقال دهد.

۴- رضا پهلوی مدتی بعد براساس همین توافق به اتحاد جماهیر شوروی رفت، مورد پذیرایی گرمی قرار گرفت، بر مدل یکی از سفینه‌های فضایی شوروی سوار شد و به آرزویش رسید. عکس مربوط به سوار شدن وی بر این سفینه، همان ایام در مطبوعات چاپ شد.

۵- خروشچف که جانشین استالین شده بود برای خنثی کردن تبلیغات غربی‌ها در مورد جنگ‌طلبی شوروی، تز «همزیستی مسالمت‌آمیز» را مطرح کرد که البته در تعارض با نظریه «انترناسیونالیسم کمونیسم» بود، اما توانست افکار عمومی غرب را در مورد جنگ‌طلب بودن نظام شوروی تعدیل کند. عده‌ای از کارشناسان امور شوروی معتقدند خروشچف کم‌عیب‌ترین رهبر در دوره حاکمیت کمونیست‌ها بر اتحاد جماهیر شوروی بوده است.